

دیوید سداریس ترجمه علی مجتهدزاده

# تب بيشكه



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

## فهرست

۱۱	رژه
۲۵	موسیقی برای عشاق
۳۳	آخرین حرف‌هایم
۳۹	نسخه دست‌نویس رمانم
۵۱	آتشزنه
۵۹	می‌گذرونیم دیگه
۸۷	قصه دان
۱۰۱	جمبوری
۱۲۳	در جستجوی ملیسون
۱۴۱	تب بشکه
۱۷۳	یادداشت‌های روزانه یک سیگاری
۱۷۷	خانم غوله
۱۸۵	از اون حلقه‌ای‌ها

## رژه

چند وقت پیش رفته بودم برنامهٔ اوپرا<sup>۱</sup> و سر این حرف می‌زدم که چطور زمانی بدجور توی کار عاشقی زده بودم. باقی مهمان‌ها همه آدم‌هایی بودند که هنوز توی همان کار بودند و دلم براشان می‌سوخت، چون من از این مرحله جسته بودم. وسط آن‌ها من همانی بودم که از عاشقیت خرکی، رسیده بودم به جایی که حالا دیگر همه هلاکم هستند. اصلاً همه عاشقم‌اند. شده‌ام مهم‌ترین آدم زندگی تقریباً همهٔ کسانی که می‌شناسم و حتی بیشتر آن‌هایی که نمی‌شناسم. نه که بخوام از خودم تعریف کنم‌ها؛ من این طوری‌ام دیگر.

حالا روی این حساب که ماجرا را از هر دو سرش دیده‌ام، همه ازم راهنمایی می‌خواهند. همه می‌خواهند بدانند که چطور این کار را کرده‌ام. ازم می‌خواهند که بهشان روانکاو و مشاور معرفی کنم. که چقدر این کار خرج روی دستم گذاشته و بهبودی‌اش چقدر طول می‌کشد. آن وقت همین جور می‌گویم، به آن‌ها هم می‌گویم که من به عمرم یک‌بار هم

---

۱. Oprah Winfrey: از سال ۱۹۸۶ تا ۲۰۱۱ برنامهٔ گفتگوی تلویزیونی بسیار پرتعدادی به نام *Oprah Winfrey Show* را در تلویزیون آمریکا داشت.

پیش روانکاو نرفته‌ام. همیشه خودم مشکلاتم را حل کرده‌ام. حالا البته کار بزرگی هم نکرده‌ام، فقط یک‌روز نگاهی به سرتاپای خودم کردم و با خودم گفتم دیگر از این عاشقی خوشم نمی‌آید، و ورق را برگرداندم. اینکه توی برنامه اوپرا رفتم، هم به این علت بود که با خودم فکر کردم بدک نیست اگر این‌ها هم یک‌جو عقل چاشنی کارشان کنند. البته اوپرا خودش دختر باحالی است ولی هیچ‌وقت این را نمی‌توانید از تماشای آن‌همه الکلی و چلاقی که توی برنامه‌هایش رژه می‌روند بفهمید. این را هم بگویم که این کار را با نیت کمک به مردم کردم. من هروقت هرکاری ازم بربیاید در این راه می‌کنم.

بزرگ که می‌شدم، پدر و مادرم آن‌قدر سرشان به خودشان گرم بود که نه آن‌چنان عشقی بهم ابراز می‌کردند نه توجهی. این شد که به هر کی رسیدم سفت چسبیدم و آن‌قدر زور زدم تا مزه زندگی از دل طرف دریاید. با هر کی رفیق شدم، همان شب اول بهش می‌گفتم، به به، دیگر از این بهتر نمی‌شود و این همان عشقی است که همیشه منتظرش بوده‌ام و نقشه‌های آینده‌مان را هم برایش باز می‌کردم. دیگر هر کاری که با هم می‌کردیم برایم معنی داشت و آن را خوب به خاطر می‌سپردم. سر قرار دوم با یک چمدان و چند تکه اثاث کوچک توی خانه یارو تلپ می‌شدم که اگر بعداً خواستم جابجا بشوم و همه اثاث را بیاورم، کمتر پول کارگر بدهیم. اگر هم طرف زرد می‌کرد و جاخلالی می‌داد، آن‌وقت کارآگاه خصوصی دنبالش می‌انداختم تا بفهمم دارد به من خیانت می‌کند یا نه. آخر آن‌قدر آن‌ها را دوست می‌داختم که کلاً شیفته‌شان می‌شدم. رخت و لباسم مثل آن‌ها می‌شد، اطوارم، فکر کردنم، حتی می‌رفتم همان صفحه‌هایی را می‌خریدم که آن‌ها گوش می‌کردند. به کل خودم را فراموش می‌کردم!

در دسرتان ندهم که بالاخره توانستم با قضیه ننه بابایم روبرو بشوم: آن‌ها به من گفتند که اصلاً از اولش قصد داشته‌اند به من مثل خودشان محبت کنند، ولی ترسیده بودند که نکنند این همه محبت زیادی‌ام کند و پس‌شان بزنم، برای همین و از زور علاقه، مرا کنار گذاشته بودند و همه‌اش وانمود

می کردند که سرشان فقط به خودشان گرم است. که خب، این وسط آن‌ها هم ضربه خورده بودند دیگر. که آن‌ها همیشه می دانستند چه موجود خاصی هستم و چیز ویژه‌ای در من هست، که آخرش سری از تو سرها درمی آورم و آدمی می شوم که نه فقط به آن‌ها، به همه دنیا تعلق دارد. راست می گفتند. نباید برای این قضیه از شان متنفر باشم. من خودم سررشته زندگی ام را دست گرفته بودم و از این کار هم سربلند درآمدم.

برنامه را دیده بودید؟ گمانم این چاک کانرز<sup>۱</sup> و سایروس ونس<sup>۲</sup> فقط آمده بودند تا یکجوری از سابقه الکی شان دفاع کنند. ولی پاتریک بیوکنان<sup>۳</sup> نه. یا خدا، من همیشه فکر می کردم خودم از همه بدترم! این بابا دُم هیچ کدام آن‌ها را که رفیقش شده بودند ول نکرده و هنوز هم توی همین کار بود. این بیوکنان کلاً آدم نقوی بود. صدایش از همان شب برنامه تا حالا توی گوشم مانده. اصلاً علامت مشخصه این آدم همین بود: جیغ و ویغ راه می انداخت و اگر به حرفش گوش نمی کردی، یکدفعه اقدام به خودکشی می کرد! از این نظر، آدم عاجز مفلوکی بود ولی باقی آدم‌های توی برنامه هیچ در حد این حرف‌ها نبودند. آن از ای.جی. مارشال<sup>۴</sup> که همه هنرش این بود که نصفه شب با ماشین رفته بود وسط خانه عشقش و هوار کشیده بود تا شاید یارو یک سرکی بکشد، صدایش به گوش جناب مارشال برسد. یا آن چاک کانرز که طرفش را توی هدیه‌های گران قیمتی که می خرید دفن می کرد و انگار می خواست عشق یارو را بخرد. این‌ها اگر بلد بودند با دست‌هاشان درست کار کنند، انگار هیچ وقت دنبال عشق و عاشقیت نمی رفتند.

۱. Chuck Connors (۱۹۲۱-۱۹۹۲): بازیکن بیسبال و بازیگر.

۲. Cyrus Roberts Vance (۱۹۱۷-۲۰۰۲): حقوق‌دان و وزیر امور خارجه آمریکا در دوره جیمی کارتر.

۳. Patrick Joseph Buchanan: سیاستمدار جمهوری خواه آمریکایی.

۴. E.G. Marshal (۱۹۱۴-۱۹۹۸): با نام اصلی Everett Eugene Grunz، بازیگر آمریکایی سریال‌های تلویزیون.

این هفته هم در مجله «مردم»<sup>۱</sup> ام، البته نه روی جلد. روی جلد این یارو بروس اسپرینگستین<sup>۲</sup> رفته، با این چی بود اسمش، همین زن کله تختش که اسمش پتی اسکولاستیکا، اسکولیوسیسی<sup>۳</sup> یا همچین چیزی است. توی خود مقاله، این دخترک همه‌اش از بروس با عنوان «رئیس» اسم برده و از آن «چهره پنهان» او حرف زده.

که اگر این دخترک به بروس می‌گوید «رئیس» فقط همین را بگویم که هیچی از «چهره پنهان» اش را ندیده.

ما بچه‌محل بودیم و آن وقت‌ها خبری از این بساط‌ها نبود. از این بروس جانش چیزها می‌دانم که در لفافه فقط به شما بگویم که این بابا همه‌چیز هست الا رئیس. کافی است این سرکار علیه تلفنی به من بکند، آن وقت چنان پرده‌برداری از «چهره پنهان» زندگی اش بکنم که دیگر به عمرش یارو را «رئیس» صدا نزنند. چنان دنبال همه له‌له می‌زد که اصلاً چه بگویم؟ واقعاً وقتی قیافه‌ات را شکل جوشکاری درب و داغان درمی‌آوری، دیگر مولتی‌میلیونر بودنت چه ارزشی دارد؟ این آدم با رفتن توی آن مجله، می‌خواست تماسش را با «مردم» حفظ کند که البته این حرکتش، در حرف، خیلی باارزش است ولی در عمل چرند درمی‌آید چون همان «مردم» تو را بغل بنزین و آبجوی داخلی و داروی آکنه می‌نشانند و یکجا می‌بلعند.

البته این بروس بینوا در این راه سختی هم زیاد کشید و آدم زیاد عوض کرد. یادم می‌آید یک‌بار به آخرین زنش - که گمانم مانکن بود - در یک مهمانی برخورددم. من بودم و مورلی سیفر<sup>۴</sup> و ویلون جنینگر<sup>۵</sup> و او. منتظر

۱. People: هفته‌نامه بسیار پرطرفدار آمریکایی که از سال ۱۹۷۴ منتشر می‌شود.

۲. Bruce Frederick Joseph Springsteen: ترانه‌سرا، نوازنده و آهنگساز آمریکایی موسیقی راک.

۳. بازی با واژه Scoliosis به معنای کژپشتی و انحراف ستون فقرات به چپ یا راست.

۴. Morley Safer (۱۹۳۱-۲۰۱۶): مجری و خبرنگار سرشناس کانادایی شبکه سی.بی.اس.

۵. Waylon Arnold Jennings (۱۹۳۷-۲۰۰۲): خواننده، ترانه‌سرا و آهنگساز موسیقی کانتری.